



این موضوع، نکته درستی است که ما وارد انقلاب ششم تکنولوژی شده‌ایم اما راه‌های ارتباطی کم‌کم مهم هست؛ دریاها و مشخصاً آبراه‌ها و گذرگاه‌ها نقش حیاتی دارند برای اینکه کالاها به اروپا، آمریکا، آفریقا و... برسد و در این نقشه اسرائیل هم جایی قرار گرفته که استراتژیک و مهم است. برای مثال اگر باب‌المنند نبود باید یک راه بسیار بسیار طولانی طی می‌شد تا کالاها به اوراسیا و اروپا برسد. همین الان که حوثی‌ها یک تهدید برای این آبراه حساس شده‌اند، کشتی‌ها برای انتقال کالا مجبور به عبور از شاخ آفریقا هستند. این تغییر مسیر علاوه بر افزایش بیش از ۱۵ روزه زمان انتقال کالا، هزینه انتقال هر کانتینر را تا ۱۰۰ درصد افزایش داده است. این رقم در سطح جهانی بسیار بزرگ و اثرگذار است. با این حال باید بررسی کرد چرا راه‌های دیگری را که دیگران پیشنهاد و طراحی کردند یا حتی ما طراحی کردیم، مورد استقبال جامعه جهانی قرار نگرفت؟

یکی از این راه‌ها می‌توانست مسیر هند، ایران و روسیه باشد اما نزدیکی استراتژیک و ژئوپلیتیک هند به اسرائیل خدشه به آن طرحی که در ذهن ما هست وارد می‌کند و حقیقتاً دولت راست‌گرای ضد مسلمان هند ما را به پاکستان نزدیک می‌کند. البته درست است که در قفقاز هند در کنار ارمنستان بوده و با سیاست ایران همراهی می‌کند و پاکستان در کنار جمهوری آذربایجان و اسرائیل - که جای تامل دارد - قرار گرفته اما معلوم است که این راه و کریدور پیشنهادی ایران سیال نشده و شاید با کریدوری که چین در حال طراحی آن است، تضاد داشته باشد. به عبارت دیگر هند در مساله قفقاز با ما همراه است اما در مساله اقتصاد سیاسی کلان و کریدورهای جدید با ما همراه نیست و بیشتر به اسرائیل نزدیک است.

پس تا اینجا به طور خلاصه این را گفتیم که اتفاقاً اسرائیل به واسطه اهمیت ژئوپلیتیک خود در نقطه حساسی قرار دارد، لذا آمریکا برای خود هزینه می‌کند، به عبارت دیگر اسرائیل برای آمریکا نفع داشته و هزینه می‌کند.

نکته دیگری که باید در ریشه‌شناسی این موضوع به آن اشاره کنیم، مربوط به فرم سیستم سرمایه‌داری مدرن است. الیگارشی‌ها و خاندان‌های بسیار مهم و کلیدی که سرمایه‌های جهان را به صورت شبکه‌های گسترده در آمریکا، روسیه، اروپای شرقی، غربی، آسیا و آمریکای لاتین مدیریت می‌کنند، در واقع علقه یهودی دارند و خود این یهودی بودن و نسبت با اسرائیل و رزرو بانک آمریکا چیزهای ساده‌ای نیست که از کنارش رد بشویم. از این مهم‌تر، نقش رسانه‌های جهانی در اروپا، آمریکا و حتی روسیه است که در آن نقش یهودی‌ها خیلی پررنگ بوده و افکار عمومی جهان را به نوعی مدیریت می‌کنند.

در واقع آن چیزی که شما با استناد به آن این رفتارها را توضیح می‌دهید، اقتصاد سیاسی است اما مساله‌ای که وجود دارد آن است که اقتصاد سیاسی گویا به تنهایی کفایت نظری لازم برای توضیح این موضوع را ندارد. به هر صورت آمریکا اصل مشروعیت و اعتبار بین‌المللی خود را برای اسرائیل هزینه کرده است و اگر این موضوع ادامه یابد، می‌توان آن را به منزله آغازی بر پایان نظم جهانی خواند که آمریکا طی دهه‌ها تلاش داشت ذیل مفهوم جامعه جهانی آن را محقق کند. پاسخ شما به این اشکال چیست؟ اقتصاد سیاسی مولفه مهمی است اما به‌مانند من تحلیل خود را صرفاً منحصر در آن نمی‌دانم. یکی دیگر از ابعاد قضیه پیوندهای الهیاتی اسرائیل و آمریکاست.

در سطح دینی ما یک صهیونیسم داریم و ناظر به آن در

مسیحیت، صهیونیسم مسیحی وجود دارد. سوال اینجاست که چطور مسیحی‌ها و یهودی‌ها که تضاد تاریخی با هم داشته و دارند، چنین پیوندی را برقرار می‌کنند؟

به گفته چامسکی ۱۵۰ سال قبل از اینکه یهودی‌ها صهیونیست شوند، بسیاری از مسیحی‌ها صهیونیست شده بودند و در اصل آنها صهیونیسم را تقویت کردند. این یک بخش ظاهری از بحث سیاست‌های استعماری غرب است اما چیزی که از سطح ظاهر مهم‌تر خواهد بود این است که چطور الهیات اینها با هم یکی می‌شود و فراماسیون سیاسی را در آمریکا و اروپا شکل می‌دهند؟

این حرف‌ها را من ابداع نکردم اما برخی نگاه‌های آخرالزمانی قائل به این است که مسیح رجعت نمی‌کند مگر ظلم در اورشلیم و بیت‌المقدس به اوج برسد و اینجاست که امکان رجعت مسیح محقق می‌شود. برخی مسیحیان با این نگاه هزاره‌گرایی یا تمدنی در کنار یهودیان صهیونیست قرار گرفتند و انعکاس این پیوند در سیاست‌گذاری‌ها هم دیده می‌شود.

■ اگر اشتباه نکنم مسیحیان انجلیکن را می‌گویید، درست است؟

بله! اما همه انجلیکن‌ها صهیونیست نیستند.

■ خود انجلیکن‌ها که اعتقاد دارند پایان این داستان یعنی ظهور مسیح کشتار یهودی‌هاست، چگونه با وجود این عقاید شما از پیوند الهیاتی سخن می‌گویید؟

بله! اعتقاد دارند دشمن اصلی مسیح، یهود است اما وجود یهودی‌ها در آن منطقه را ضروری می‌دانند.

■ این گروهی که می‌گویید مگر چقدر در آمریکا قدرت دارند؟

این عقاید تنها متعلق به انجلیکن‌ها نیست، حتی نثوکان‌ها هم چنین باورهایی دارند و اتفاقاً اینها همین عقاید را در قالب سیاست ایالات متحده وارد کرده‌اند. نثوکان‌ها و



نومحافظه‌کاران، صهیونیست هستند. اینها در آمریکا اغلب در حزب جمهوری‌خواه و بعضی نثوکان‌ها حتی در حزب دموکرات حضور دارند. مثلاً بایدن که شاید از نظر شناسنامه سیاسی دموکرات به حساب می‌آید اما ۵۰ سال قبل گفته اگر اسرائیلی نباشد، باید یک اسرائیل برای حفظ منافع آمریکا درست کنیم. این حرف در مبنای اقتصاد سیاسی خود موجه است اما یک عقبه ژئولوژیک یا الهیاتی هم دارد که همان نثوکان نومحافظه‌کار صهیونیسم است.

■ نکته‌ای که به ذهن من رسید آن است که شما اسرائیل را بر مبنای دین توضیح می‌دهید، به عبارت دیگر آن را پدیده‌ای دینی تعریف می‌کنید اما آنچه پژوهشگران این حوزه مانند آقای زیدآبادی پیرامون اسرائیل طرح می‌کنند، آن است که اسرائیل ماهیت مذهبی ندارد. آنها معتقدند اسرائیل به سکولاریسم خیلی نزدیک‌تر است. اتفاقاً رهبران آن همچون بن‌گوریون و هر تزل از طبقات روشنفکر و روزنامه‌نگاران یهودی بودند که مورد غضب دستگاه خاخامی قرار داشته‌اند. اکنون نیز تنها ۳۰ درصد جامعه اسرائیل مذهبی و از میان این ۳۰ درصد نیز ۸ درصد اولترا ارتدکس هستند. پاسخ شما به این مساله چیست؟ این حرف به اعتباری درست و به اعتباری خیلی غلط است. آقای زیدآبادی و کسانی که در ایران این مباحث را می‌گویند، به مبنای توجه ندارند. در ساحت سیاسی، هر تزل و بن‌گوریون بنیان‌گذار اسرائیل هستند اما در ساحت ژئولوژیکال یا حتی نه در ساحت عرفانی، فردی به نام گرم شولون اسرائیل را به مثابه یک امر گنوسی طرح کرده است. اوایل قرن ۲۰ که اسرائیل هنوز شکل نگرفته بود، این فیلسوف گنوسی و باطن‌گرای آلمانی است که ایده‌پرداز اصلی جریان اسرائیل است؛ استیون واسراستروم در کتاب «دین بعد از دین» می‌گوید ۳ انقلاب معنوی بزرگ در جهان شکل گرفته که یکی اسرائیل است. پس بنیانگذار اسرائیل بن‌گوریون نیست. این دسته از افراد مثل بن‌گوریون سطح را شکل می‌دهند اما بنیان اصلی اسرائیل دیدگاه‌های گنوسی (عرفانی) است.

همچنین اینکه ارتدکس‌ها ۸ درصد جامعه اسرائیل را شکل می‌دهند نیز اشتباه است. اینها از نگاه جامعه‌شناسی نگاه می‌کنند اما بنیان گنوسی اسرائیل گرم شولون هست، پس اگر کسی سنت گنوسی آلمان و کالابیزم را درک نکند، نمی‌تواند در باب طبقه‌بندی و صورت‌بندی امر سیاسی در اسرائیل نظر دقیق و عمیق دهد و باید گفت چیزی که اسرائیل را اسرائیل می‌کند، بحث‌های روزنامه‌های امثال هر تزل نیست.

برای آشکارتر شدن این بحث یک مثال عرض کنم. به طور مثال اروپایی و آمریکایی‌ها که می‌خواهند جمهوری اسلامی را تحلیل کنند، می‌گویند ۶ ماه دیگر جمهوری اسلامی از بین می‌رود اما چرا این تحلیل‌ها نادرست است؟ چون جمهوری اسلامی را صرفاً در سطح سیاست نمی‌شود تحلیل کرد. یکسری مولفه‌های بنیادین به این ساختار قوام می‌دهد. برای مثال تشیع حاوی عناصر، مولفه‌ها و اسطوره‌هایی است که قوام به جمهوری اسلامی داده و فراتر از نظام به ایران نیز قوام می‌دهد. این مولفه‌ها دیگر صرفاً سیاسی نیست، لذا اگر تحلیل

حضور اسرائیل می‌تواند جریان افراط‌گرایی مذهبی را در این کشورها تقویت کند. حتی رادیکالیسم انتحاری در این کشورها را مثل القاعده داعش و الشباب رشد داده و خود این برای آمریکا بازی برد - برد است. هر جایی امکان نوآندیشی دین و تفکر ترکیبی وجود داشته باشد که هم به دغدغه‌های معاصر و هم به ریشه‌های مدنی و تمدنی - که جمهوری اسلامی بر اساس آن شکل گرفته - التفات داشته و بخواهد در بستر جهان، عالمیت جدیدی شکل دهد، به واسطه افراط‌گرایی مذهبی ریشه‌های آن خشکیده می‌شود